

## پیکار کارگران (4) پیشینه پیکار کارگران ایران (فشرده)



### دوران کوتاه اعتلاء

پس از سقوط رضاشاه در شهریور 1320، باز شدن فضای سیاسی کشور و آزادی زندانیان سیاسی و کادرهای باتجربه و کارکشته ی کارگری، جنبش سندیکایی ایران هم نضج و اعتلای تازه یافت. اما از همان بدو فعالیت دوره تازه معلوم شد که اتحاد عمل کوشندگان سندیکایی، تحت تأثیر اختلافها و شکافهای فراکسیونی بین احزاب و جریانهای چپ آن زمان، از بین رفته است. در باب مسائل و چشم انداز کار سندیکایی به طور عمده دو گرایش فکری پیدا شده بود. گروه زبده ای از سندیکالیستهای قدیمی، به رهبری یوسف افتخاری، سازمانی به نام «اتحادیه کارگران ایران» تشکیل دادند و حرف اصلیشان این بود که سندیکای کارگری می بایست مستقل از خط مشی و رهبری حزب توده – که تازه تأسیس شده بود و سیاست ملی و مستقلی را دنبال نمی کرد – فعالیت کند. در مقابل، کادرهای حزب توده دست به تشکیل سندیکای کارگری وابسته به حزب زدند و نهادی به نام «شورای مرکزی اتحادیه های کارگری ایران» پایه گذاری کردند. تمامی چهارده نفر اعضای رهبری این نهاد سندیکایی، همزمان عضو رهبری یا کادر بالای حزب توده بودند.

این شقاق و دوگانگی فکری- عملی، در واقع امر، نمونه‌ی ایرانی اختلافی بود که در آن زمان کل جنبش سندیکایی جهانی گرفتارش بود. رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی مدعی سرکردگی بر کلیه سازمانهای سندیکایی در جهان بود و می‌خواست که سندیکاهای کارگری هر کشور از احزاب پیرویی (شوروی) تبعیت کنند. با هژمونی طلبی شوروی، تقریباً همه جنبشهای سندیکایی، سازمانها و اتحادیه‌های کارگری در جهان دچار انشعاب و افتراق شدند. درگیری و اصطکاک بین اینها خسارهای زیادی به پیکار و سازمانیابی واحد کارگران زد. شکافهای متعدد و بعضاً درگیری و حتی خصومت جای اتحاد و همگامی نشست...

با این حال در فاصله 1320-1323، «اتحادیه کارگران ایران» که مستقل از حزب توده و نهاد سندیکایی آن تشکیل شده بود، به زودی بخشها و شعبه‌های گسترده‌ای در تهران، خوزستان و دیگر نواحی صنعتی ایران سازمان داد و به سهم خود موجب اعتلای مجدد جنبش سندیکایی کارگران ایران شد. لیکن کوششهای این اتحادیه برای سازماندهی شعبات خود در شمال و آذربایجان - هردو منطقه تحت نفوذ نیروهای شوروی بود - با مخالفت جدی مقامات شوروی روبه‌رو شد و ناکام ماند.

با گسترش فعالیت‌های حزب توده، فشار بر «اتحادیه کارگران ایران» از دوسو افزایش یافت. درون این تشکیلات اختلاف نظر بروز کرد و از بیرون به این درگیریها دامن زده شد. سرانجام در این اتحادیه مستقل یک طرح انشعابی پیاده شد و بخشی جدا شدند و در سال 1323 مجموعه واحدهای تحت نفوذ حزب توده در سازمان واحدی به نام «شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران» سازمان یافتند. بقایای جریانی که سعی داشت حرکت مستقل سندیکایی کارگران را سازمان دهد، رفته رفته ضربه دید و از بین رفت. بدین ترتیب، خط مشی سندیکایی حزب توده به کرسی نشست.

«شورای متحده...» فعالیت‌های خود را گسترش داد و تا سال 1325 حرکت‌های کارگری چشمگیری صورت داد، تا این که در آذرماه 1325 اوضاع سیاسی ایران - به واسطه مسأله آذربایجان- یکسره تیره و تار شد و جنبش سندیکایی نیز زیر ضرب رفت.



## دوران طولانی سرکوب

با شکست نهضت آذربایجان، دولت قوام فرصت را مناسب دید و حزب توده و کلیه سازمانها و نهادهای وابسته به آن، از جمله «شورای متحده...» را، مورد حمله قرار داد. هنوز یک ماه از این تعرض نگذشته بود که در دیماه 1325 دفاتر «شورای مرکزی» به اشغال نیروهای نظامی در آمد. تمامی کادرهای سندیکایی این تشکیلات تحت پیگرد قرار گرفتند و ضربه بزرگی به جنبش سندیکایی وارد شد. دولت قوام، با حمایت شاه، طراح و عامل این تهاجم بود، ولی این واقعیت که حزب و سندیکا به لحاظ پرسنلی در هم ادغام شده بودند کار را بر حکومت آسان و طرح سرکوب را سهل الوصول کرده بود: حکومت به تشکیلات حزب توده / سران و فعالان آن هجوم آورد ولی همزمان سندیکا هم ضربه شدید پرسنلی دید و تشکیلاتش به هزیمت افتاد.

منظور این نیست که در صورت جدا بودن پرسنل و خط مشی حزب از سندیکا، یورش ارتجاع غیر ممکن می شد. خیر، ولی اگر اصل جدایی طبیعی حزب و سندیکا مراعات شده بود، آن گاه به محض هجوم ارتجاع به تشکیلات حزبی، رهبری سندیکا از کار نمی افتاد و حرکتی صنفی می توانست کماکان سازمان یابد و ای بسا سپر مبارزاتی و اجتماعی برای خود حزب هم فراهم کند.

ضربه 1325 شدید و کاری بود و درسالهای بعد حرکت سندیکایی ایران نتوانست از عواقب آن کمر راست کند. البته جنبش سندیکایی کارگران ادامه یافت ولی از اوج و وسعت افتاد. علاوه بر این ضربه، در 1327، در پی ماجرای « ترورشاه» و موج سرکوب تازه ای که متوجه حزب توده شد، واحدها و فعالان سندیکایی نیز مجدداً ضربه دیدند و ناگزیر به فعالیت مخفی روی آوردند. این وضع دامنه کار را درسالهای بعد محدود کرد. البته کارگران ایران نقش مهمی در جنبش ملی شدن صنعت نفت، به رهبری دکتر مصدق، ایفاء نمودند. ولی نه در آن دوره و نه طی دو و نیم دهه بعد، دیگر فرصت سیاسی و امکان ایجاد یک جنبش سندیکایی سراسری، مستقل و متکی به کنش مستقیم صدها هزار کارگر ستمدیده فراهم نیامد.

از کودتای 28 مرداد 1332 به بعد، سرکوب حرکتی سندیکایی شدت بیشتری گرفت. حرکتی سندیکایی/ اعتصابی، با افت و خیز و به صورت پراکنده چند سالی ادامه داشت. ولی هر بار علاوه بر سرسختی کارفرمایان، با فشار و سرکوب حکومت نظامی نیز روبه رو می شد. یک حرکت مهم این دوران، اعتصاب بزرگ کارگران کفاش است که در روز اول تیرماه 1333 آغاز شد. در فهرست مطالبات اعتصاب علاوه بر بیمه صنف کفاش، حقوق روزهای جمعه و تعطیلات رسمی و... آزادی کارگران کفاش زندانی قرار داشت. این خواست اعتصابگران کارکرد ضد دیکتاتوری داشت و بسیج کننده بود. اعتصاب کارگران کفاش مورد پشتیبانی کارگران شرکت نفت، دخانیات، سیمان سازی، راه آهن، نساجی ها و کوره پزخانه ها قرار گرفت. دولت از این همبستگی گسترده به وحشت افتاد. مأموران حکومت نظامی تهران با نمایندگان

کارگران اعتصابی به مذاکره نشستند. بسیاری از خواسته های اعتصاب مورد قبول واقع شد و کارگران کفاش محبوس آزاد شدند. همبستگی کارگری موجب پیروزی اعتصاب شده بود. ولی ارتجاع حاکم و زخم خورده کمین گرفت و چندی بعد موج تازه دستگیری و سرکوب به راه انداخت.

از سال 1335 تا اسفند سال 1336، دولت ظاهراً به علنیت میدان داد و سندیکاها حتی به ثبت رسیدند و فعالیت مجدد آنان جریان یافت، البته در چهارچوب طرحها و اقدامات و سیاست و تنظیمات دولتی.

با وجود آن که در قانون کار تشکیل اتحادیه های کارگری پیش بینی - و درسالهای 36/35 ثبت رسمی سندیکاها نیز امکانپذیر شده بود - ولی با محدودیتهای خاص این قانون عملاً هیچ سندیکای مستقلی نتوانست پا گیرد.

انتخابات قلابی و سازمانهای فرمایشی دولتی - که عناصر امنیتی را در پستها و مواضع حساس و گاه در رأس «سندیکا» می گماشتند - جز بی رغبت کردن توده کارگران و عدم حضور آنها در حوزه عمل این سازمانهای دست نشانده و بدنام، حاصل و خاصیتی نداشت. کارگران به تجربه آموختند که حتی اختلافهای خود را نیز از مجرای سندیکاهای دولتی حل و فصل نکنند. آنها دست به تشکیل جلسات مخفی و بعضاً علنی برای تعیین نماینده ی موقت زدند. «موقت بودن» نمایندگی، ضربه پذیری را کاهش می داد، فشارها و دشواریهای مربوطه با گردش مسئولیت تقسیم می شدند. از آن به بعد، حرکتی صنفی کارگری از طریق همین نمایندگان موقت خواسته ها و مسائل جاری را، در حد مقدرات، مطرح می کردند. رفته رفته انتخاب نمایندگان موقت به سنتی از مبارزه در دوران دیکتاتوری شاه تبدیل شد. همین سنت تعیین نماینده، در جریان پیدایش کمیته های اعتصاب در سال 57 و سپس پدیده گسترده شوراهای کارگری پس از قیام، تأثیر به سزایی داشت. +

### پیکار کارگران در انقلاب 57

در جریان انقلاب سال 1357، پیکار اعتصابی کارگران نقش مهمی در فلج کردن ساختارهای اقتصادی رژیم شاه، در بسیج عمومی و تقویت همبستگی مردم و فروپاشاندن ارکان حاکمیت ایفاء نمود. در مرکز ثقل همه اعتصابهای مهم کارگری، کمیته های اعتصاب کارخانه ها قرار داشتند، که توسط با تجربه ترین، شجاعترین مبارزان و کوشندگان آگاه کارگری تشکیل شده بودند. اما کل حرکتی اعتصابی در بطن جنبش عمومی و تحت سلطه روانشناسی، شعارها و شبکه های چیره بر این جنبش قرار داشت. همین که قیام 22 بهمن رخ داد و رژیم شاه از هم پاشید و خمینی دستور بازگشت به کار صادر کرد، اکثریت قریب به اتفاق کارگران اعتصابی به محل کار خود بازگشتند.

خمینی سرخود و پنهانی، پیشاپیش «شورای انقلاب» را تشکیل داده بود. نمایندگان و کوشندگان اعتصاب طولانی و سراسری کارگران، در تعیین ترکیب و تقسیم سهام

قدرتي که محصول پیکارشان و پی آمد قیام عمومی بود، هیچ دخالتی نداشتند. در غیاب يك اتحادیه سراسري، نه اقتدار نمایندگی واحد وجود داشت و نه جمع بندی و چکیده خواسته های اخص کارگران عنوان شد ( هر دو پارامتر، اما، لازمه ی دخالت مؤثر در حوادث مهم و تعیین کننده بود). خمینی در رأس شبکه های تنیده و در حال تنیدن هرم قدرت، به سرعت همه مواضع اصلی را اشغال کرد و کارگران، به لحاظ سهم قدرت، دست خالی به سرکار برگشتند.

پیش از «پیروزی»، شور و شعف بی مانند پیکار عمومی همه را / حتی پیکار اعتصابی قدرتمند کارگران صنعت نفت را / تحت الشعاع قرار داده بود. جو غالب، سرشار از نفي نظام حاکم و شخص دیکتاتور بود. خواسته های مثبت، به صورت عام ( «آزادی، استقلال...») و نامشخص بودند، هیچ ارگان و تشکیلات مستقل و مقتدری پرچم مطالبات مشخص و ایجابی کارگران ایران را در دست نداشت. بنابراین، بدون حداقلی از سازمانیابی سندیکایی سراسري و بدون تشکل ویژه نمایندگی کارگران در سطح کشور و مطالبات معین، انتظار دریافت سهمی از قدرت هم موضوعیت نداشت!



### شوراهای کارگری

کارگران اعتصابی، سه روز بعد از « پیروزی »، بدون حداقل تضمینی در باب حقوق صنفی خود، به کارخانه ها بازگشتند. در آن جا دیگر آن بافت قدیمی مدیر مالک کارخانه، مأمور و احیاناً اتحادیه دولت ساخته، وجود خارجی نداشت. ساختارهای قبلی از هم پاشیده بود، ولی به جای آنها نظم و نسق و ارگان جدیدی که مطلوب کارگران باشد حی و حاضر وجود نداشت. به يك معنی، در کارخانه ها خلاء قدرت اجرایی حاکم

بود. اقتدار و سلطه قبلي سرمايه/صاحب كارخانه/ مديريتهاي دولتي/ خصوصي دچار بحران, دربهترين حالت زيرسئوال و گرفتار تنش بود, ولي كارگران, دريك برآورد ملي, بدون نفي قطعي قدرت دولتي و مالكي خصوصي به كار بازگشتند و خواهان دريافت حقوق عقب مانده خود شدند. البته, كارگران - همانند ديگرزحمتكشان جامعه - از ماهها اعتصاب و يك قيام «پيروز» بازگشته بودند, در فضاي «بهار آزادي» نفس مي كشيدند و در شور و شعف عمومي شريك بودند. اما, وقتي با خلاء قدرت در كارخانه, يا با رفتار نامطلوب بقاياي مديران و مالكان كارخانه ها و شركتها مواجه شدند, در هر واحد, متناسب با توان و آگاهي و توازن قواي موجود, واكنش نشان دادند. كارگران هيچ سازمان صنفی و ساختار مبارزاتي يك پارچه و سراسري نداشتند كه بتوانند در هيأت يك قدرت واحد كشوري, با برنامه و مشي مطالباتي معين, با فهرست كردن معضلات جاري و چكيده خواسته هاي جدول بندي شده واحدهاي كوچك و بزرگ, سر ميز مذاكره با كارفرمايان خصوصي و مسئولان جديد دولتي, با صرف كمترين نيرو, بيشرين نتيجه ممكن را به دست آورند. اما, در آن شرايط سياسي-اجتماعي, كارفرمايان هم رميده, دچار ضعف و عجز سياسي بودند. دستگاههاي دولتي نيز هنوز سرپا نشده دستشان از حوزه كارخانه ها کوتاه بود.

بدین ترتیب, كارگران كه در «شوراي انقلاب خميني»/ و در « دولت امام زمان»/ ... فاقد قدرت بودند, در واحدهاي كاري خود, اما - هرآينه همبسته و متحد عمل مي كردند - , تنها قدرت حيّ و حاضر را تشكيل مي دادند!

چنين بود كه كارگران خلاء قدرت / مشروعيت سرمايه داران و جاي خالي فراريان را يك جا با قدرت مستقيم كارگري پر كردند: قدرت شوراهاي كارگري. اين تجربه اي بود كه پيشتر, در طول زمستان 57, در محله ها به عمل درآمده و در شرايط اعتصاب عمومي به رفع مايحتاج توده مردم كمك كرده بود. هنوز چند روز از بازگشت به كار نگذشته, جنبش شورايي در كارخانه هاي بزرگ به راه افتاد. اندیشه كنترل جمعي ي همه چيز در كارخانه, صاحب اختيار بودن, كار و مديريت شورايي, برداشت و تقسيم شورايي و... اين اندیشه و طرح همه جا بالا گرفت. ++

واقعيّتي تاريخي - اما تناقض آميز و پارادوكسال - , كه همزمان با غلبه سريع «امام خميني» بر كل جامعه و كوبيدن ميخ مهيبترين استبداد فردي بر هرم دولتي ؛ باري, كارگران ايران ( همانند كارمندان, معلمان, استادان دانشگاهها, و... ) دست اندركار دموكراسي مستقيم شورايي, بخصوص در واحدهاي بزرگ صنعتي ايران بودند!

چون دولت و مديريت پيشين يكسره از هم پاشيده بود, در عين حال هنوز از قدرت حاكميت تازه در قاعده كاري جامعه(صنایع و ديگر سطوح كاري شهري و حتي بعضي از نواحي روستايي) خبري نبود, لذا جامعه بر حسب نياز و آگاهي خود را در شبكه هاي افقي/شورايي سامان مي داد. ایده ها و كوششهاي شورايي جاي خالي دولت, مديريت از بالا و بعضاً حتي مالكي خصوصي را پر مي كرد. اما, تضاد رشد يابنده, ميان فقدان سازمان يافتگي يکپارچه كارگران در سطح كشوري و قدرتمنايي

مستقیم شورایی در سطح واحد کار - آن هم نه در تمام واحدهای کشور - از چشم ارتجاع مستولی پوشیده نماند. به زودی، هر بخش از حاکمیت، متناسب با سیاست و برنامه ای که دنبال می کرد، در صدد پر کردن خلاء قدرت و مشروعیت در کارخانه ها، مؤسسات تولیدی و شرکتهای خصوصی/ دولتی درآمد. درگیری با شوراهای مستقل کارگری از چند سو شروع شد. از گماشتن مأموران و مدیران جدید دولتی، تأسیس و تعبیه « انجمنها و شوراهای اسلامی»، تا دامن زدن به اختلافات ایدئولوژیک کارگران، تحریک تعصب دینی، تهدید و ضرب و جرح، حتی قتل فعالان اولیه شوراها. ++ + در پی سرکوب آزادیهای دموکراتیک (حمله به مطبوعات آزاد، لشکرکشی به گنبد و کردستان، محدود کردن سازمانها و احزاب و...)، از اواخر تابستان 58 فشار بر شوراهای کارگری نیز آشکارا افزایش یافت.

همدستی سیاست اعزام و تقویت « مدیریت اسلامی» از بالا، با افزایش تعصب و تهاجم انجمنهای اسلامی از پایین، به طور فزاینده عرصه را بر شوراهای کارگری تنگ و خطرناک کرد. سرانجام، پس از شش ماه، دوران بی مانند شوراهای کارگری، - ارگانهای مستقل، مستقیم و جمعی تصمیمگیری و اجرایی در محل کار -، زیر فشار زورسازمانیافته « حزب الهی» و تزویرو ریای دولتی روبه زوال رفت.

این دوران شش ماهه پیدایش، اوج و اضمحلال شوراهای کارگری بعد از قیام بهمن 57، متضمن درسهایی است که تا مل بر آنها لازمه هر ارزیابی واقعی بینانه از آن دوران است. بررسی این درسهها و بحث مشخص آن را به فرصت دیگری می گذارم.

XXXXX

- + در تدوین این مقاله، علاوه بر یادداشتهای قدیمی شخصی ام از زمان انقلاب، از آثار زیر بهره گرفته ام:
- تورج اتابکی، سندیکالیزم در جنبش کارگری ایران در فاصله سالهای 25/1320، مجله الفباء شماره 6،
- محمد بی ریا، .... «اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران»،
- یوسف افتخاری، «خاطرات دوران سپری شده»،

++ با وجودی که در انقلاب 57، برخلاف جنبش کنونی، جریانهای گوناگون ایدئولوژیک نقش و وزنه مسلط داشتند، اما جالب است که بحث «شوراها» ی محله و محل کار، که ابتدا زیرسلطه و تعیین هیچ یک از جریانها و سازمانهای ایدئولوژیک قرار نداشت، جزو محبوبترین بحثهای عمومی بود. رسانه های آزاد مقاله های زیادی در این مورد به چاپ می رساندند. از جمله نگاه کنید به مقاله هایی که به قلم نگارنده در بهمن/ اسفند 57 و در سال 58 در روزنامه آیندگان به چاپ رسید: «دموکراسی مستقیم مردم/ 4 بهمن 57»، «شورا چیست؟/ 16 بهمن 57»، «شوراها، مصالح دموکراسی / 16 اسفند 57»، «جایگاه سندیکا و مقام شورای کارگری/ پاییز 58»،

+++ نگارنده، به عنوان پزشک شاغل در چند بیمارستان تهران / شهرستان، از نزدیک شاهد روند بسیج تعصب مذهبی، تحریک سکتاریسم ایدئولوژیک و بالاخره متلاشی شدن شوراهای بیمارستانها بودم. این شورها، ابتدا با شرکت نمایندگان اطباء، پرستاران و دیگر کارمندان/ کارگران بیمارستان تشکیل شده بود و زیر فشار و ترور فزاینده انجمنهای اسلامی حزب الهی از بین رفتند.